

غزالی و اسماعیلیه

نوشته فرهاد دفتری

اسماعیلیه که پس از اثنی عشریه مهمترین فرقه شیعه به شمار می آید در طول دوازده قرن حیات خود اغلب به عنوان يك اقلیت مذهبی افراطی مورد آزار و حمله سلسله‌های مختلف و حکام جهان اسلام واقع شده است. تنها در دوره خلافت فاطمیان بود که اسماعیلیه مذهب رسمی يك دولت مقتدر گردید و اسماعیلیان از آزادی مذهبی برخوردار شدند. مهمترین دشمنان اسماعیلیان در اوج قدرتشان، خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی سنی مذهب بوده‌اند که مستقیماً و یا توسط امرای دست‌نشانده خود با اعضای فرقه به مقابله و ستیز می‌پرداختند و علمای اهل تسنن را وادار به تدوین رساله‌های ضد اسماعیلی می‌نمودند. این نوع مکتوبات تا چند دهه اخیر، که متون اصیل اسماعیلی هنوز در دسترس محققین قرار نگرفته بود، همچنان منابع اصلی برای تحقیقات اسماعیلی بود و براساس آنها مؤلفین قرون وسطی و مستشرقین عصر جدید، تاریخ و تفکر اسماعیلیه را مورد قضاوت‌های خصمانه قرار

می‌دادند. ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ ق/۱۰۵۸-۱۱۱۱ م) از برجسته‌ترین متفکرین و فقهای اهل سنت و جماعت است که از طریق قلم به مخالفت با اسماعیلیه برخاسته و رسائلی در ردّ عقاید آنها به رشته تحریر در آورده است. پیش از آنکه موضع ضدّ اسماعیلی غزالی را مورد بررسی قرار دهیم، بجاست که ابتدا به توصیف نکاتی درباره اسماعیلیه و شرایطی که دنیای تسنن را به مخالفت با اسماعیلیان برانگیخت، بپردازیم.

چگونگی ظهور اسماعیلیان و اولین قرن تاریخ آنها هنوز به طور دقیق شناخته نیست و با توجه به اینکه تقریباً هیچ گونه منابع قابل اطمینانی از آن دوره به جا نمانده است به نظر می‌رسد که محققین هرگز نتوانند این نکات مبهم را برطرف سازند. خود اسماعیلیان نخستین، که در بدو تأسیس خلافت عباسیان می‌زیسته‌اند، ظاهراً عقایدشان را بیشتر به طریق شفاهی ترویج می‌کردند و علاقه‌ای به تاریخ‌نگاری و یا تدوین کتب عقیدتی نداشتند و این خود تا حدود زیادی برای مصون ماندن از آزار عمال عباسی بوده است. قدیمیترین مأخذ موجود درباره ظهور اسماعیلیه در حقیقت همان کتب فرق شیعه تألیف حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله قمی است که در اواخر قرن سوم هجری تدوین یافته و در قرن حاضر چاپ و منتشر شده است. براساس این منابع، پس از وفات امام جعفر صادق (ع) در سال ۱۴۶ هـ ق/ ۷۶۵ م گروهی از پیروان آن حضرت که مواضع افراطی-انقلابی اختیار کرده بودند از سایر شیعیان امامیه جدا شدند و زندگی مستقلی را با نام مبارکيه آغاز نمودند. مبارکيه که بعداً به اسماعیلیه تبدیل نام یافتند، همچنان به فرزند ارشد امام صادق (ع)، اسماعیل بن جعفر، و فرزند وی محمد بن اسماعیل وفادار ماندند و امامت را حق آنها می‌دانستند. اسماعیل که با غلات شیعه و به خصوص با خطابی همکاری و همفکری داشت، اولین منتخب پدر بزرگوارش برای جانشینی وی بود، ولی چند سال پیش از پدر، در عهد خلافت منصور عباسی، درگذشته بود. پس از رحلت امام صادق (ع)، مبارکيه (اسماعیلیه) محمد بن اسماعیل را به امامت خود برگزیدند و حاضر به پیروی از عموی وی، امام موسی کاظم (ع)، که مورد شناخت اکثریت شیعیان امامیه قرار گرفته بود، نشدند، ظاهراً مبارک از اسماء محرمانه اسماعیل بن جعفر بوده،^۱ و اعضای فرقه مبارکيه بعداً توسط مؤلفین کتب فرق، خاصه نوبختی و قمی،^۲ به نام اسماعیلیه خوانده شدند. معاصرین اسماعیلیان نخستین نیز اغلب آنها را با نامهای قرامطه، باطنیه و یا ملاحده مورد خطاب قرار می‌دادند. از آنجا که محمد بن اسماعیل در هیچ گونه شورش بر ضد عباسیان شرکت نداشت،

تواریخ عمومی اسلامی مانند تاریخ طبری از او ذکری نمی‌کنند، ولی نظریات اسماعیلیه درباره زندگی وی در کتاب عیون الاخبار، که تنها اثر جامع تاریخی اسماعیلیان است و در هفت جلد به قلم نوزدهمین داعی شاخه مستعلوی فرقه در یمن، ادریس عمادالدین (متوفی ۸۷۲ هـ/ق/۱۴۶۸ م)، تدوین یافته، خلاصه شده است.^۳ براساس این مأخذ، اندکی پس از رحلت امام جعفر صادق (ع)، محمدبن اسماعیل از حجاز، محل اقامت خانوادگی، به عراق مهاجرت می‌نماید. این مهاجرت سرآغاز «دوره ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان توسط عبیدالله، یکی از امامان بعدی فرقه، به طول می‌انجامد. محمدبن اسماعیل از مخفی‌گاههای مختلف در عراق و ایران مبارکیه را، که مرکز اصلیشان در کوفه بوده، رهبری می‌کرده و در حدود سال ۱۷۹ هـ/ق/۷۹۵ م در زمان خلافت هارون الرشید درگذشته است. بنابر اشارات نوبختی و قمی، و نیز تاریخ بعدی اسماعیلیه، ظاهراً پس از محمدبن اسماعیل، مبارکیه به دو شاخه تقسیم شدند. گروهی کوچک امامت را در نسل محمدبن اسماعیل ادامه دادند، ولی اکثریت مبارکیه (اسماعیلیه) مرگ محمدبن اسماعیل را انکار کردند و در انتظار رجعت وی به عنوان قائم منتظر باقی ماندند.^۴ برای گروه اخیر الذکر، که بعداً به نام قرامطه معروفیت یافتند، محمدبن اسماعیل هفتمین و آخرین امام، امام مهدی، و همچنین هفتمین و آخرین پیغمبر بوده که با ظهورش هفتمین و آخرین دوره تاریخ مقدس بشریت شروع می‌گردیده است. به همین سبب، بعداً نام سبعیه، یا هفت امامی، نیز به اسماعیلیان اطلاق گردیده است.

در چند دهه بعدی، اسماعیلیان نخستین به طور بسیار مخفیانه به تحکیم موقعیت خود پرداختند و در نیمه قرن سوم هجری (نهم میلادی) نهضت اسماعیلیه ناگهان به صورت قابل توجهی در دنیای اسلام ظاهر گردید. این نهضت انقلابی که در ابتدا به مردمان محروم روستانشین و همچنین قبایل بدوی عرب نوید برجیدن خلافت عباسیان ظالم و غاصب و استقرار حکومت عدل و برابری اهل بیت رسول اکرم (ص)، به رهبری محمدبن اسماعیل، را می‌داد، اکنون مبتنی بر تشکیلات گسترده‌ای از داعیان و دستیاران آنها و نیز یک رهبری مرکزی بود. از این به بعد، اسماعیلیان که هنوز در انتظار ظهور محمدبن اسماعیل بودند، عمدتاً با نام قرامطه توجه عباسیان و مورخین را به خود جلب کردند و موفق شدند که در اندک مدتی با فعالیت داعیان زبردست نهضت خود را از جنوب عراق و خوزستان به مناطق دیگری مانند یمن، بحرین، شام، جبال، خراسان، ماوراءالنهر، سند و بالأخره سرزمین بربرها در شمال

افریقا گسترش دهند. بر اساس روایت رسمی اسماعیلیان، که در دوره خلافت فاطمیان به جریان افتاد، رهبری فرقه در «دوره ستر»، بین محمد بن اسماعیل و عبیدالله (اولین خلیفه فاطمی)، در دست سه تن (امامان مستور) از اخلاف محمد بن اسماعیل بوده است.^۵ ولی تحقیقات جدید حاکی از آن است که اسلاف عبیدالله، یعنی همان رهبران مرکزی اسماعیلیه، در زمان خود صرفاً به عنوان حجت یا نماینده محمد بن اسماعیل محسوب می شده اند و ارتقاء مرتبه آنها به مقام امامت فقط پس از اصلاحات عقیدتی عبیدالله صورت گرفت.^۶ در هر صورت، در آن زمان رهبری مرکزی اسماعیلیه در شهر سلمیه، واقع در شمال سوریه قرار داشت و این رهبران، که حتی اسماعیلیان عادی از هویت آنها مطلع نبودند، به طور مخفیانه و با اسماء مستعار (مانند میمون و سعید) فعالیت می کردند.

در میان داعیان این دوره، حمدان قرمط، از اهالی سواد کوفه، که خود در سال ۲۶۱ هـ ق/ ۸۷۴ م به کیش اسماعیلی در آمده بود، نقش بسیار مهمی در گسترش نهضت داشت. حمدان، با کمک دستیار اصلی خود، عبدان، اسماعیلیه را به سرعت در آبادیهای اطراف کوفه و دیگر نقاط جنوب عراق ترویج کرد و اسماعیلیان آن نواحی به زودی تحت نام قرامطه، مشتق از اسم اولین پیشوای محلی خود، تشکل و شهرت یافتند. حمدان به زودی پایگاههای دیگری در اطراف خلیج فارس به دست آورد؛ وی ابوسعید حسن بن بهرام جنابی را برای آغاز دعوت به جنوب ایران گسیل داشت. در یمن نیز دعوت اسماعیلی توسط ابن الفضل و ابن حوشب (منصور الیمن)، فرستادگان رهبری مرکزی فرقه، بنیانگذاری شد. این دوداعی از سال ۲۶۸ هـ ق/ ۸۸۱ م فعالیت تبلیغاتی خود را در مناطق کوهستانی یمن و در میان قبائل آنجا شروع کردند و تا سال ۲۹۳ هـ ق/ ۹۰۵ م تقریباً تمامی آن دیار را تحت نفوذ خود در آوردند.^۷ در همین حال، ابوسعید جنابی از طرف حمدان مأموریت یافت که برای افتتاح دعوت اسماعیلی به سواحل شرقی شبه جزیره عربستان (بحرین آن زمان) برود. وی در اندک زمان بر اعراب منطقه و همچنین مهاجرین ایرانی مقیم بحرین تسلط یافت و بالأخره موفق شد که در سال ۲۸۶ هـ ق/ ۸۹۹ م دولت نیرومندی با مذهب اسماعیلی در بحرین به وجود آورد. این دولت که در حدود دو قرن دوام یافت، بعداً برای چندین دهه دشمن سرسختی برای عباسیان سنی و فاطمیان شیعی گردید. بدنامی کلی اسماعیلیه در جهان اسلام به میزان قابل توجهی به سبب فجایعی است که قرمطیان بحرین در قرن چهارم هجری مرتکب شدند که از آن میان می توان از حمله آنها به مکه معظمه و قتل عام حجاج و ربودن حجر الاسود در

سال ۳۱۷ هـ ق / ۹۳۰ م نام برد.

دعوت اسماعیلی در نواحی مرکزی و شمال غربی ایران، تحت نظریك داعی اصلی که در ری مستقر بود، اندکی پس از ترویج دعوت در عراق کار خود را شروع کرد و سپس به خراسان و ماوراءالنهر نیز بسط یافت. درباره این گروه‌های ایرانی از اسماعیلیان نخستین، مطالب مختلفی در آثار ابن ندیم، رشیدالدین فضل‌الله، دیلمی، ابن دواداری و مقریزی آمده است، ولی جامعترین شرح در سیاست نامه خواجه نظام‌الملک مندرج است.^۸ ابوحاتم رازی (متوفی ۳۲۲ هـ ق / ۹۳۴ م)، پنجمین داعی ری، از برجسته‌ترین داعیان و متفکرین اسماعیلی به شمار می‌آید و در نتیجه مساعی او بود که دعوت اسماعیلی به اصفهان، آذربایجان، طبرستان و گرگان نیز گسترش یافت. در خراسان و ماوراءالنهر، دعوت رسماً در اواخر قرن سوم هجری توسط شخصی به نام ابو عبدالله خادم آغاز شد و داعیان اسماعیلی در آن منطقه موفق شدند که در اندک مدتی افراد مهمی از طبقه حاکمه را به کیش خود درآورند. یکی از این داعیان حسین بن علی مروردی بود که خود اشراف‌زاده بود و در تواریخ سامانیان از وی به عنوان يك صاحب‌منصب با لیاقت یاد شده است. پس از حسین مروردی، که مرکز دعوت را از نیشابور به مرورود انتقال داد، محمد بن احمد نسفی (متوفی ۳۳۲ هـ ق / ۹۴۳ م) به ریاست دعوت خراسان رسید؛ او که در حقیقت اولین فیلسوف اسماعیلی بود موفق شد که تفکر اسماعیلی را با نوعی از فلسفه نوافلاطونی درهم آمیزد و به نظریات خاصی در زمینه جهان‌شناسی دست یابد. نسفی از مرکز فعالیت خود در بخارا، مذهب اسماعیلی را در بسیاری از بلاد آسیای مرکزی ترویج نمود و با نفوذ در دربار سامانیان توانست امیر سامانی نصر بن احمد و بعضی از اطرافیان او را نیز به جرگه پیروان خود درآورد. پس از نسفی، که سرانجام به تحریک علمای سنی دولت سامانی به قتل رسید، نهضت اسماعیلیه تحت نظر داعیان دیگری مانند ابو یعقوب سجستانی همچنان در سرزمینهای تحت قلمرو سامانیان و غزنویان تداوم یافت.

همزمان با گسترش سریع نفوذ اسماعیلیان نخستین، افتراق مهمی در نهضت اسماعیلیه رخ داد. در سال ۲۸۶ هـ ق / ۸۹۹ م، اندکی پس از آنکه عبیدالله در سلمیه به رهبری مرکزی فرقه رسیده بود، حمدان قرمط که همچنان ریاست دعوت را در عراق و نواحی مجاور آنجا به عهده داشته، متوجه تغییرات مشکوکی در دستورات کتبی صادره از سلمیه می‌شود. این تغییرات در حقیقت منعکس‌کننده اصلاحات مهمی در عقاید رهبر جدید اسماعیلیه بود، به

طوری که عبیدالله دیگر در انتظار ظهور محمد بن اسماعیل نبود و اکنون مدعی امامت برای خود و اسلافش (رهبران مرکزی نهضت) بود.^۱ حمدان و عبدان بی درنگ روابط خود را با سلمیه قطع کردند و فعالیت‌های دعوت را در عراق متوقف نمودند، ولی به زودی و احتمالاً به دستور عبیدالله از میان برداشته شدند. ردّ مهدویت و همچنین انکار امامت محمد بن اسماعیل توسط عبیدالله باعث انقسام اسماعیلیان به دو شاخهٔ مخالف یکدیگر گردید. گروهی، که بعداً به نام اسماعیلیان فاطمی معروف شدند و از خلفای فاطمی به عنوان امامان خود پیروی می‌کردند، اصلاحات عقیدتی عبیدالله را پذیرفتند؛ این گروه به تدریج اصلاحات بیشتری را که به خصوص در دورهٔ خلافت المعزالدین الله فاطمی (۳۴۱-۳۶۵ هـ.ق/۹۵۳-۹۷۵ م) انجام گرفت، قبول کردند. شاخهٔ دیگری از اسماعیلیان نخستین که از این به بعد به نام قرامطه (به معنی اخصّ کلمه) مشهور شدند، اصلاحات عبیدالله را باطل دانستند و کماکان به عقاید اولیهٔ اسماعیلیه دربارهٔ مهدویت محمد بن اسماعیل وفادار ماندند. این جناح که امامت عبیدالله و سایر خلفای فاطمی را نیز مردود می‌دانستند عمدتاً شامل قرامطیان عراق و بحرین بودند ولی از همفکری و مساعدت اسماعیلیان جبال در ایران هم برخوردار بودند.

در نتیجهٔ این افتراق و شورش داعی زکریه بن مهرویه و بسرانس، عبیدالله اجباراً سلمیه را در سال ۲۸۹ هـ.ق/۹۰۲ م ترک گفت و سفر طولانی و سرنوشت ساز خود را از شام به شمال آفریقا آغاز کرد.^۲ وی، پس از ماجراهای گوناگون، عاقبت در سال ۲۹۲ هـ.ق/۹۰۵ م به شهر سِجِلْماسه در شرق مراکش وارد شد، ولی به زودی در آنجا توسط امیر منطقه که از عمال عباسیان بود، بازداشت شد تا اینکه داعی وفادار وی در شمال آفریقا، ابو عبدالله الشیعی، او را نجات داد و به خلافت رساند. داعی الشیعی که از سال ۲۸۰ هـ.ق/۸۹۳ م دعوت اسماعیلی را در سرزمین بربرهای کُنامه در مغرب آغاز کرده بود، موفق شده بود با سرعت این بربرها را به کیش اسماعیلی درآورد و از آنها نیروی جنگی قابل توجهی بسازد. بربرهای اسماعیلی به زودی حکومت‌های محلی و دست‌نشاندهٔ شمال آفریقا را یکی پس از دیگری سرنگون کردند و بالأخره با شکست دادن اغالبه تمام آفریقیه (تونس فعلی) را نیز به تصرف درآوردند. در پی این پیروزیها، عبیدالله در ربیع الآخر ۲۹۷ هـ.ق/ژانویه ۹۱۰ م رسماً در مراسم ویژه‌ای در پایتخت اغالبه در آفریقیه و با لقب المهدی بر مسند خلافت جدیدالتأسیس فاطمیان جلوس کرد. اکنون اسماعیلیان موفق شده بودند که پس از یک قرن و نیم فعالیت بالأخره رهبر و امام خود را در قسمت دورافتاده‌ای از جهان اسلام، در قلب سرزمین بربرهایی که عمدتاً پیرو مذاهب خوارج و اهل تسنن بودند، به حکومت

برسانند. با شروع خلافت عبیدالله المهدي (۲۹۷-۳۲۲ هـ ق/ ۹۱۰-۹۳۴ م) دورهٔ ستر و امامان مستور نیز در تاریخ اسماعیلیه به پایان رسید و سپس در «دورهٔ کشف»، امام اسماعیلی به طور علنی و به عنوان خلیفهٔ فاطمی در رأس پیروان خود قرار گرفت.

تأسیس خلافت فاطمیان سرآغاز عصری طلایی در تاریخ و تفکر اسماعیلیه است که تا وفات هشتمین خلیفهٔ فاطمی المستنصر بالله (۴۲۷-۴۸۷ هـ ق/ ۱۰۳۶-۱۰۹۴ م) به طول انجامید. در این دورهٔ اندکی کمتر از دو قرن، اسماعیلیه مذهب رسمی يك امپراطوری مقتدر بود که ابتدا از افریقیه و پس از سال ۳۶۲ هـ ق/ ۹۷۳ م از مصر بر سرزمینهای گسترده‌ای حکمرانی داشت و رقیب سرسختی برای خلافت عباسیان و سلسله‌های متعدد دیگری به شمار می‌آمد. خلافت فاطمیان به سرعت از مغرب به طرف شرق جهان اسلام توسعه پیدا کرد به طوری که پس از چند دهه تمام شمال افریقا، سیسیل، مصر، سواحل بحرالاحمر در افریقا، یمن، حجاز، فلسطین و شام را دربر گرفت. در این سرزمینها و همچنین در بلاد اسلامی دیگر که خارج از امپراطوری فاطمی واقع بود، خلیفهٔ فاطمی به عنوان امام اسماعیلیه مورد اطاعت گروه کثیری از مسلمین بود. در این عصر طلایی، تفکر و ادبیات اسماعیلی نیز به اوج شکوفایی خود رسید. داعیان و مؤلفینی دانشمند مانند محمدبن احمد نسفی، ابو حاتم رازی، ابو حنیفه نعمان بن محمد (قاضی نعمان)، ابو یعقوب سجستانی، حمیدالدین کرمانی، المؤیدفی الدین شیرازی، و بالأخره حکیم و شاعر معروف ناصر خسرو، که با مکاتب مختلف فلسفی زمان خود و ادیان گذشته آشنایی کامل داشتند، به بسط و تکمیل تفکر اسماعیلی پرداختند و رسائل مهمی در زمینه‌های کلام و فلسفه و فقه اسماعیلی تدوین نمودند. فاطمیان به طور کلی به ترویج علم و هنر و صنعت و تجارت علاقه داشتند و پایتخت نوین خود قاهره را به مرکز زنده‌ای برای این فعالیتها و رقیبی مهم برای بغداد عباسی تبدیل کردند.

مرزهای شرقی خلافت فاطمیان هیچ وقت از شام فراتر نرفت و در نتیجه خلفای فاطمی علی‌رغم کوششهای متعدد موفق به برجیدن خلافت عباسیان و یا حکومتهای آل بویه و سلجوقیان نگردیدند. ولی پس از تأسیس خلافت فاطمیان، دعوت اسماعیلی در بلاد مختلف همچنان ادامه یافت، زیرا فاطمیان همواره امید داشتند بتوانند حاکمیت خود را در تمام جهان اسلام مستقر نمایند؛ به همین جهت بود که آنها دعوت خود را «الدعوة الهادیة» نام نهاده

بودند. اسماعیلیان فاطمی سازمان و سلسله مراتب پیچیده‌ای برای این دعوت به وجود آورده بودند که حدود دین نام داشت، ولی اطلاعات زیادی از جزئیات آن در دست نیست. در هر صورت ریاست عالی این تشکیلات با شخص امام و پس از او با داعی الدّعاة بود، که باب نیز نامیده می‌شد، و اغلب مقام قاضی القضاة را نیز در اختیار داشت. داعیان و اسماعیلیان عادی در مدارس مختلف، به خصوص در دار الحکمة قاهره که در سال ۳۹۵ هـ ق/ ۱۰۰۵ م توسط الحاکم فاطمی بنا شده بود، تعلیم می‌یافتند. داوطلبان داعی‌گری فقط پس از سالیان دراز و طی مراحل اولیه تعلیم اجازه داشتند در مجالس درس داعی الدّعاة و داعیان طراز اول در زمینه‌های کلام و فلسفه اسماعیلی شرکت نمایند. داعیان پس از تکمیل مدارج تحصیلی، به نقاط مختلف جهان اسلام، که به دوازده منطقه یا به اصطلاح اسماعیلی «جزیره» منقسم شده بود، گسیل می‌گردیدند و در هر منطقه تحت نظر يك داعی اصلی یا حجت به تبلیغ عقاید اسماعیلیه می‌پرداختند. فاطمیان موفق شدند که، از طریق دعوت اسماعیلی و شبکه آن، نفوذ سیاسی- مذهبی خود را تا آسیای مرکزی و هندوستان گسترش دهند و بدین سبب آنها همواره رقبای سرسختی برای عباسیان یا سلسله‌های دیگری که قدرت واقعی را در سرزمینهای شرقی دنیای اسلام در دست داشتند محسوب می‌شدند.

موفقیت دعوت اسماعیلیان فاطمی به خصوص در دوره طولانی خلافت المستنصر بالله و در عراق و ایران قابل توجه بوده است. در همان دوره، اکثر گروههای قرمطی خارج از بحرین نیز که هنوز از بین نرفته بودند، به جرگه اسماعیلیان فاطمی پیوستند. برجسته‌ترین داعی آن زمان المؤید فی الدین هبة الله شیرازی بود که ابتدا در فارس فعالیت داشت و مقام والایی در دربار آل بویه کسب کرده بود. وی بالأخره مجبور به ترك شیراز شد و در سال ۴۳۹ هـ ق/ ۱۰۴۷ م به قاهره رفت و سپس در سال ۴۵۳ هـ ق/ ۱۰۶۱ م به مقام داعی الدّعاة رسید؛ وی این سمت را تا هنگام وفاتش در ۴۷۰ هـ ق/ ۱۰۷۸ م حفظ کرد. المؤید از قاهره فعالیت داعیان فاطمی، از جمله ناصر خسرو، را در بلاد مختلف تحت نظر داشت. در همان زمان، هنگامی که سلجوقیان سنی پایه‌های حکومت خود را استوار می‌نمودند و نفوذشان را از ایران تا شام و دیگر مناطق همجوار امپراطوری فاطمی گسترش می‌دادند، دعوت فاطمی در عراق از موفقیت خاصی برخوردار گردید. ابوالحارث ارسلان بساسیری، که ابتدا غلامی ترك بود و سپس امیری مقتدر در عراق شد، از هرج و مرج آخرین سالهای حکومت آل بویه در عراق استفاده کرد و بصره و چند شهر دیگر را تحت سلطه خود درآورد. بساسیری که به تشیع

گرایش داشت، سپس دست همکاری به سوی المستنصر فاطمی دراز کرد و از او کمک خواست تا بغداد را که توسط سلجوقیان فتح شده بود، به نام خلیفه فاطمی تسخیر کند. المستنصر به این درخواست جواب مثبت داد و داعی المؤید را با تجهیزات لازم به شام و عراق فرستاد. اکنون روشن شده است که نقش المؤید در ایجاد بلوهای متعدد در عراق، جلب حمایت امرای شیعی مذهب آن دیار و همچنین برنامه‌ریزی و رهبری عملیات نظامی بساسیری نقشی اساسی بوده است.^{۱۱} بر اثر عملیات هماهنگ المؤید و بساسیری، در سال ۴۴۸ هـ/ق/۱۰۵۶ م خطبه‌های نماز در شهرهای موصل، واسط، و کوفه به نام المستنصر فاطمی خوانده شد و در همان سال بساسیری سلجوقیان را در عراق شکست داد و بالأخره در ذوالقعدة ۴۵۰ هـ/ق/دسامبر ۱۰۵۸ م وارد بغداد شد و خلیفه عباسی القائم (۴۲۲-۴۶۷ هـ/ق/۱۰۳۱-۱۰۷۵ م) را به اسارت درآورد و خطبه را در پایتخت عباسی به نام فاطمیان قرائت نمود. هر چند بساسیری در حدود یک سال بعد از طغرل سلجوقی شکست خورد و به قتل رسید، پیروزی کوتاه وی و استقرار حاکمیت فاطمیان در بغداد و شهرهای دیگر عراق زنگ خطری بسیار جدی برای عباسیان و سلجوقیان سنی مذهب بود. در این حال، نفوذ اسماعیلیان فاطمی در ایران نیز به سرعت گسترش می‌یافت و اسماعیلیان آن سرزمین که امامت المستنصر را پذیرفته بودند، به زودی توانستند تحت رهبری داعی عبدالملک بن عطاءش و سپس حسن صباح (متوفی ۵۱۸ هـ/ق/۱۱۲۴ م) متحد شوند و دولت نیرومندی در قلب قلمرو سلجوقیان بنیان گذارند. حسن صباح که خود در سال ۴۶۹ هـ/ق/۱۰۷۶ م به مصر رفته بود، در سال ۴۸۳ هـ/ق/۱۰۹۰ م قلعه الموت را به تصرف درآورد و از آنجا مبارزه علنی خود را با سلجوقیان آغاز کرد. او اهمیت خاصی برای پیروی از تعلیم امام اسماعیلی قائل بود و نظریات خود را در این زمینه در رساله‌ای که مفقود شده است، تشریح نموده بوده است. این وقایع و شروع حیات جدید اسماعیلیه در ایران مقارن بود با دوران سلطنت آلپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی که از خدمات وزیر با کفایت و دانشمندی چون نظام‌الملک برخوردار بودند.

در هر صورت اهمیت اسماعیلیان فاطمی بیشتر به سبب نقش آنها در پیشبرد تفکر و فرهنگ اسلامی بوده و بدین سبب است که مستشرق فقید ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) قرن چهارم هجری را «قرن اسماعیلی» دنیای اسلام نامیده است.^{۱۲} اسماعیلیان فاطمی اعتقادات خود را در همان قالب فکری که توسط اسماعیلیان نخستین طرح شده بود، بیان می‌کردند. آنها همچنان به وجوه تمایز میان ظاهر و باطن احکام شرعی و مکتوبات مقدس

معتقد بودند، ولی برخلاف اسلاف خود تعادل بیشتری بین این دو جنبه برقرار کردند و صرفاً تأکید بر باطن نداشتند. فقط از طریق تعلیم امام و روش تأویل بود که اسماعیلیان می توانستند به حقایق مکتوم در باطن دین برسند، حقایقی که به عقیده آنها همیشه دور از دسترس عوام و غیر اسماعیلیان بوده است. این حقایق باطنی که تشکیل دهنده یک نظام عرفانی در قالب تفکر شیعی بود، عمدتاً نظریه های خاص اسماعیلیه را در مورد تاریخ ادواری بشریت، آفرینش و جهان شناسی در برمی گرفت. این نظریات، که در آثار متعدد داعیان دانشمند تدوین یافته است، از جهت تکامل فلسفه اسلامی و به خصوص عرفان و تفکر شیعی اهمیت بسیار دارد. اسماعیلیان فاطمی بینش ادواری اسماعیلیان نخستین را درباره تاریخ مقدس بشریت حفظ نمودند؛ ولی آنها با توجه به اعتقاد خود به تداوم امامت بعد از محمد بن اسماعیل، تغییری در این بینش وارد نمودند، به خصوص در مورد دور ششم تاریخ (یعنی دور اسلام) که طول زمان آن مدام تمدید می گردید. بعد از خلافت المعز، اسماعیلیان فاطمی نیز، مانند قرمطیان، همچنان در انتظار ظهور مهدی از اخلاف فاطمیان بودند که قرار بود دور هفتم یعنی آخرین دور تاریخ را آغاز و نقش قائم قیامت را ایفا نماید. از طرف دیگر، اسماعیلیان فاطمی جهان شناسی جدیدی را جایگزین جهان شناسی اولیه اسماعیلیان کردند. این جهان شناسی که حاصل تلفیقی از فلسفه نوافلاطونی و اعتقادات اسلامی - اسماعیلی بود، ابتدا توسط داعی نسفی تدوین گردیده و در دسترس اسماعیلیان ایران قرار گرفته بود. این جهان شناسی نوافلاطونی - اسماعیلی بعداً توسط ابوحاتم رازی و به خصوص ابو یعقوب السجستانی تکامل یافت و در خلافت المعز فاطمی، در اواسط قرن چهارم هجری، رسماً مورد قبول اسماعیلیان فاطمی قرار گرفت. با توجه به اینکه کتاب محصول، اثر اصلی نسفی در این زمینه مقفود گردیده و از ابوحاتم نیز فقط کتاب اصلاح در این مورد باقی مانده است، جهان شناسی نوافلاطونی اسماعیلیان را می توان عمدتاً از طریق آثار داعی السجستانی مورد مطالعه قرار داد.^{۱۳} لازم به تذکر است که جهان شناسی مشابهی از نوع نوافلاطونی در رسائل معروف اخوان الصفاء نیز یافت می شود. این رسائل در نیمه دوم قرن چهارم هجری و ظاهراً توسط چند تن دانشمند اسماعیلی - قرمطی که از خلفای فاطمی پیروی نمی کردند، در بصره تدوین یافته بوده است. اختلافاتی نیز میان نظریات نسفی، ابوحاتم و السجستانی وجود داشته که بعداً مورد تحلیل و قضاوت داعی کرمانی قرار گرفت.^{۱۴} کرمانی خود جهان شناسی نوافلاطونی دیگری را ارائه می دهد که حاکی از آشنایی دقیق وی با حکمت یونانی و تفکر فلاسفه اسلامی، به خصوص فارابی و ابن سیناست. نظریات کرمانی در این مورد و مسائل

فلسفی مرتبط با آن در کتاب *راحة العقل* وی که در سال ۴۱۱ هجری به پایان رسیده و یکی از مهمترین و جامعترین آثار باطنی اسماعیلیه است، آمده است.^{۱۵}

با درگذشت المستنصر بالله فاطمی در سال ۴۸۷ هـ ق/ ۱۰۹۴ م، افتراق مهم دیگری در نهضت اسماعیلیه به وقوع پیوست که برای آینده نهضت بسیار سرنوشت ساز بود. اسماعیلیان فاطمی بر سر جانشینی المستنصر اختلاف پیدا کردند و به دو شاخه مستعلویه و نزاریه تقسیم شدند و این تفرقه سبب تضعیف نهضت اسماعیلی شد. اسماعیلیان مصر، یمن، هند و پاره‌ای نقاط دیگر امامت مستعلی، یکی از فرزندان المستنصر، را که با حمایت وزیر فاطمی و منسوبش افضل به قدرت رسیده بود، پذیرفتند. ولی اسماعیلیان ایران تحت ریاست حسن صباح از امامت نزار، فرزند ارشد المستنصر که نص پدر را داشت ولی از خلافت محروم شده بود، طرفداری کردند و روابط خود را با اسماعیلیان مستعلوی قطع نمودند. اسماعیلیان نزاری در اصل دعوت جدیدی را پایه‌گذاری نمودند و در عقاید خود نیز تغییراتی وارد کردند، حال آنکه مستعلویان ادامه‌دهنده تفکر اسماعیلیان فاطمی گردیدند. دولت نزاریان که قلاع کوهستانی بیشمار را از شام تا خراسان در اختیار داشت، دشمن نیرومندی برای سلجوقیان سنی و مستعلویان شیعی گردید و بساط حکمرانی آن عاقبت در مقابل تهاجم لشکریان مغول در سال ۶۵۴ هـ ق/ ۱۲۵۶ م برچیده شد. مستعلویان نیز پس از مدتی حکومت در مصر، مقرّ دعوت خود را به یمن و شبه جزیره هند منتقل نمودند.

در چنین شرایطی، اسماعیلیان از اولین قرن حیات مستقل خود مورد حمله شمشیر و یا قلم دشمنان بیشمار قرار گرفتند. در زمینه تألیفات ضد اسماعیلی، فضل بن شاذان، عالم مشهور امامی که در نیشابور می‌زیسته و در سال ۲۶۰ هجری درگذشته است، ظاهراً اولین مؤلفی است که کتابی تحت عنوان *ردّ علی القرامطة* نوشته است. ولی در میان این نوع آثار جدلی، قدیمترین و معروفترین آن به قلم ابو عبدالله محمد بن علی بن رزام بوده که در نیمه اول قرن چهارم هجری در کوفه می‌زیست و در رساله‌ای بحث‌انگیز اولین بار نسب علوی خلفای فاطمی را مردود شناخت و آنها را به بی‌دینی و شیادی متهم ساخت. این رساله که مملو از مطالب مختلف بر ضد اسماعیلیه بوده و اصل آن مفقود شده است، بعداً مورد استفاده یکی دیگر از دشمنان اسماعیلیه به نام ابوالحسین محمد بن علی، مشهور به شریف اخو محسن، قرار گرفت. اخو محسن که در شام می‌زیست و در آنجا در سال ۳۷۵ هـ ق/ ۹۸۵ م وفات یافت، شخصاً ادعای علوی بودن داشته و خود را از اخلاف محمد بن اسماعیل بن جعفر

می دانسته است. وی کتاب مبسوطی در ردّ اسماعیلیه نوشته که آن نیز به جا نمانده است، ولی قسمتهایی از روایات مفرضانه ابن رزام - اخومحسب در تواریخ معروف نویری (متوفی ۷۳۲ هـ ق / ۱۳۳۲ م)، ابن دواداری (نیمه اول قرن هشتم هـ ق / چهاردهم م) و مقریزی (متوفی ۸۴۵ هـ ق / ۱۴۴۲ م) نقل شده است.^{۱۶} رساله‌های خصمانه ابن رزام و اخومحسب به عنوان مهم‌ترین منابع درباره اسماعیلیه همچنان مورد استفاده مورخین و متفکرین غیر اسماعیلی قرار داشته است.^{۱۷} از بین رفتن کتابخانه‌های فاطمی در مصر و کتابخانه معروف نزاریان در الموت نیز به ترویج قضاوت‌های نادرست بعدی درباره اسماعیلیان کمک کرده است. فقط با کشف مجدد کتب اسماعیلی و انتشار بعضی از آنها در چند دهه اخیر بوده است که اکنون تصویر دیگر و واقع بینانه‌تری از اسماعیلیه به دست آمده است.

خلفای عباسی نیز از ابتدا، مستقیماً یا توسط متحدین خود، از طرق مختلف با اسماعیلیان به دشمنی برخاستند. آنها به خصوص از موفقیت دعوت اسماعیلی در مناطق تحت حکومت خود بیمناک بودند. القادر (۳۸۱-۴۲۲ هـ ق / ۹۹۱-۱۰۳۱ م) اولین خلیفه عباسی بود که رسماً از طریق غیر نظامی نیز با اسماعیلیان به مبارزه برخاست. وی تنی چند از علمای سنی و شیعی را در سال ۴۰۲ هـ ق / ۱۰۱۱ م در بغداد گردآورد و آنها را بر آن داشت تا بیانیه‌ای در ردّ نسب علوی خلیفه فاطمی وقت، الحاکم بامرالله (۳۸۶-۴۱۱ هـ ق / ۹۹۶-۱۰۲۱ م)، و اسلاف وی تهیه و صادر نمایند. این سند که منعکس‌کننده قسمتهایی از روایات ضد اسماعیلی ابن رزام - اخومحسب نیز بود، در مساجد سرتاسر سرزمینهای عباسی قرائت گردید.^{۱۸} مضافاً، القادر عباسی اولین بار از علمایی مانند علی بن سعید اسطخری معتزلی (متوفی ۴۰۴ هـ ق / ۱۰۱۳ م)، خواست تا رساله‌هایی در ابطال عقاید اسماعیلیان تألیف نمایند. علی‌رغم این اقدامات و حملات نظامی برضد فاطمیان، که از جانب عباسیان و آل بویه و امرای دست‌نشانده آنها و همچنین از جانب قرامطیان بحرین صورت می‌گرفت، دعوت اسماعیلیان فاطمی همچنان در سرزمینهای شرقی عالم اسلام فعال بود و گسترش می‌یافت.

موفقیت دعوت اسماعیلیان در خلافت المستنصر بالله فاطمی موج جدیدی از مخالفت اهل تسنن، به رهبری عباسیان و سلجوقیان، برضد اسماعیلیه برانگیخت. در سال ۴۴۴ هـ ق / ۱۰۵۲ م، القائم عباسی گروهی از علما را وادار کرد تا مجدداً سندی در ردّ اصل و نسب علوی خلفای فاطمی تنظیم نمایند.^{۱۹} قدری دیرتر، اسماعیلیان ایران خود را مواجه با عکس‌العملهای خصمانه سلجوقیان و شخص نظام‌الملک، که قدرت واقعی در دولت

سلاجوقی بود، یافتند. نظام الملك قسمت مهمی از کتاب سیاست نامه خود را به رد اسماعیلیه تخصیص داده بود که خود نشان می دهد نهضت اسماعیلیان تا چه حد در آن زمان در سرزمینهای سلاجقه گسترش یافته بوده است. نظام الملك عاقبت در سال ۴۸۵ هـ ق / ۱۰۹۲ م به علت مخالفتهايش با اسماعیلیان ایران که در آن هنگام تحت ریاست حسن صباح حیاتی تازه یافته بودند، با کارد فداییان فرقه به قتل رسید. در این حال، عباسیان نیز همچنان تألیف رسائل ضد اسماعیلی را تشویق می نمودند که در این دوره مهمترین آنها همان کتابی است که ابو حامد محمد غزالی به درخواست المستظهر بالله عباسی نوشت: غزالی که از حدود سال ۴۷۸ هـ ق / ۱۰۸۵ م توجه نظام الملك را به علم خود جلب کرده بود، بالأخره در سال ۴۸۴ هـ ق / ۱۰۹۱ م از جانب وی به عنوان یکی از مدرسین اصلی نظامیه بغداد انتخاب گردید. غزالی به زودی شهرت علمی قابل توجهی در بغداد به دست آورد و در همانجا بود که خلیفه جوان عباسی المستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲ هـ ق / ۱۰۹۴-۱۱۱۸ م) از وی خواست تا رساله ای در رد باطنیه (اسماعیلیه) تدوین کند. این رساله که فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه خوانده شد و به نام المستظهری نیز معروف است، در طول سالهای ۴۸۷-۴۸۸ هـ ق و قبل از آنکه غزالی تدریس در نظامیه بغداد را در اواخر سال ۴۸۸ هـ ق / ۱۰۹۵ م ترك گوید، به پایان رسید. سپس غزالی، به علت انقلاب فکری خود، چند سالی را به طور انزوا در دمشق و بیت المقدس گذراند. منتخباتی از فضائح الباطنیه، به انضمام حواشی و تفسیراتی مفصل، اولین بار توسط مستشرق فقید اروپایی گولدتسیهر (۱۸۵۰-۱۹۲۱ م) که خود تحت تأثیر مواضع ضد اسماعیلی اسلام شناسان غربی زمان خود بوده، انتشار یافت.^{۲۰} ولی متن کامل این کتاب فقط دو دهه قبل به همت بدوی، استاد دانشمند مصری، در اختیار محققین قرار گرفت.^{۲۱} لازم به تذکر است که فضائح الباطنیه تنها اثر ضد اسماعیلی غزالی نیست، گرچه مهمترین اثر وی در این زمینه است. غزالی در طول زندگی و به خصوص در واپسین سالیان عمر خود چند رساله کوتاه دیگر نیز در مخالفت با اسماعیلیان نوشت که از آن جمله می توان از کتابهای حجة الحق و مفصل الخلاف و القسطاس المستقیم و قواصم الباطنیه نام برد.^{۲۲}

هنگامی که غزالی فضائح الباطنیه را می نوشت، اسماعیلیان ایران (نزاریان) نهضت مستقل خود را به رهبری حسن صباح آغاز نموده و نظام الملك را نیز به قتل رسانده بودند. نزاریان توانسته بودند در مدت کوتاهی پیروان و گروه خاص فداییان خود را به میزان قابل توجهی در سرزمینهای عباسیان و سلاجقه افزایش دهند و موجب نگرانی شدید خلیفه

بغداد و سلطان سلجوقی گردند. آنها از قلاع مستحکم کوهستانی خود در حقیقت بحران عظیمی برای دنیای سنی مذهب ایجاد کرده بودند. دعوت اسماعیلیان نزاری، که شهرستانی (متوفی ۵۴۸ هـ/ ۱۱۵۳ م) در مقایسه با دعوت فاطمیان آن را «الدعوة الجدیدة» خوانده است،^{۲۳} جوانب جدیدی از حیث تفکر نیز در برداشت. از ابتدای امر، نظریهٔ تعلیم که همواره از اصول عقاید مهم شیعه بوده، مورد تأکید بیشتر نزاریان و به خصوص شخص حسن صباح قرار گرفته بوده است. حسن نظریات خود را در این زمینه ظاهراً در کتابی به نام *فصول اربعه* به زبان فارسی ارائه داده بوده است. اصل این کتاب، که احتمالاً تنها اثر حسن نبوده، مفقود شده است ولی خلاصه‌ای از آن توسط شهرستانی نقل شده و به جا مانده است.^{۲۴} حسن معتقد بوده که عقل انسان عاجز از ادراک حقیقت است و لذا عقل را برای معرفت حق بسنده نمی‌دانسته است. در چنین شرایطی، طبق نظر وی، انسانها را نمی‌توان به عقل و تشخیص عقلی خودرها کرد، زیرا آنها دچار شبهه و گمراهی خواهند شد و مستقلاً قادر به حل مسائل خود و درک حق و حقیقت نخواهند بود. حسن از این استدلالات نتیجه‌گیری می‌کرد که در معرفت حق، حاجت به تعلیم معلم است و آن هم نه هر نوع معلمی. با توجه به اینکه به قول وی هیچ‌گونه مبنایی برای انتخاب معلمی صادق نمی‌توانسته وجود داشته باشد، معلم مورد نظر حسن همان امام معصوم عاری از خطا بوده که با علم خاص و موروثی خویش و با تأییدات خداوند تبارک و تعالی می‌توانسته است بشریت را به صراط مستقیم هدایت کند. به عبارت دیگر، در نظر حسن صباح، دستیابی به معرفت واقعی و حقایق دین فقط با پیروی از تعلیم امام معصوم امکان‌پذیر است. وی همچنین معتقد بود که نظر به فقدان ضوابط عقلی برای شناخت امام معصوم، امامی که تعلیم و اطاعتش واجب است همان امام اسماعیلی است که خود ادعای امامت داشته و حاجتی به اثبات امامتش نداشته است. غزالی به خصوص این نظریهٔ تعلیم اسماعیلیه را در *المستظهری* مورد تنقید قرار داده است.

غزالی که متفکری برجسته بود و در نظامیهٔ بغداد فقه و کلام تدریس می‌کرد به وضوح از جذایب اصول عقاید اسماعیلیان برای عوام و خواص مطلع بود.^{۲۵} وی خودش نیز مدتها تحت تأثیر تفکر اسماعیلی بوده و شاید بیشتر بدین سبب است که کتب متعددی را به تحلیل و ردّ نظریات اسماعیلیان تخصیص داده است. غزالی شخصاً به این مطلب در کتاب *المنقذ من الضلال* که شرح احوال روحانی و سیر و سلوک روحی و عقلی اوست، اعتراف کرده است.^{۲۶} همان‌طور که در آنجا آمده است، وی، هنگامی که بر اثر يك بحران فکری به

جستجوی حقیقت در مکاتب و فرق مختلف می‌پردازد، مدتی نیز تحت تأثیر تعالیم اسماعیلیان قرار می‌گیرد. در آن دوران، غزالی مطمئن بود که می‌تواند اقسام جویندگان حقیقت را فقط در یکی از چهار گروه بیابد که عبارت بودند از متکلمان که خود را اهل رأی و نظر می‌دانستند، فلاسفه که خود را اهل منطق و برهان می‌شمردند، باطنیه که خود را اهل تعلیم و ملزم به اقتباس از امام معصوم می‌پنداشتند و بالأخره صوفیه که اهل مکاشفه و مشاهده بودند. غزالی مدتی افکار هر یک از این گروه‌ها را مورد مطالعه قرار داد و پس از رد علوم کلام و فلسفه و تعالیم باطنیان، عاقبت به طریقه صوفیه روی آورد و برای نیل به حقیقت تصوف اختیار کرد.

غزالی آثار قدما را در رد اسماعیلیه کافی نمی‌دانست و معتقد بود که آنها غالباً بدون مطالعات لازم و آشنایی مطلوب با اصول عقاید این فرقه دست به نوشتن کتب انتقادی خود زده‌اند. در عوض، غزالی که نمی‌خواست مکتوباتش در رد اسماعیلیه مورد طعن فرقه قرار گیرد، مدعی است که در نوشتن المستظهری تعدادی از کتب اسماعیلیه را مورد تحلیل دقیق قرار داده است. علی‌رغم این ادعا، در تمام المستظهری، غزالی هیچ‌گونه اشارتی به مؤلفین و متون اصیل اسماعیلی ندارد و مطالبی نیز که در آنجا از قول اسماعیلیان نقل می‌کند بیشتر منعکس‌کننده تخیلات مغرضانه و اتهامات دشمنان قبلی فرقه است. به‌طور مثال، می‌توان به تأثیر فصل باطنیه مندرج در کتاب الفرق بین الفرق بغدادی (متوفی ۴۲۹ هـ/ق ۱۰۳۷ م) که خود از دشمنان سرسخت اسماعیلیه بود و روایت مغرضانه ابن‌رزاق - اخو محسن را بر ضد آنها پذیرفته بوده است، اشاره کرد.^{۲۷} مضافاً، غزالی تاریخ فرقه را نیز کلاً نادیده گرفته و به‌همین علت دچار اشتباهات عجیبی می‌گردد که در شأن عالمی نظیر او نبوده است. از جمله، وی اسماعیلیه را با خرمیه و بابکیه و محمّره و نهضتهای دیگر که به عقیده او از ملحدین بوده‌اند، یکی می‌داند.^{۲۸} غزالی در فضائح الباطنیه که شامل ده فصل است، ابتدا به توصیف اسماء مختلف فرقه و حیل‌های آنها در گسترش مذهب خود میان گروه‌های گوناگون و سپس در فصول چهارم و پنجم به تشریح پاره‌ای از اصول عقاید و تأویلات اسماعیلیه و رد آنها می‌پردازد.^{۲۹} او که به‌طور سطحی و مغلوطن عقاید اسماعیلیان نخستین را با نظریات اسماعیلیان فاطمی و نزاریان درهم می‌آمیزد و در نتیجه دچار اشتباهات گوناگونی می‌شود، نتیجه‌گیری می‌کند که اسماعیلیان خود را ملزم به مراعات شرع مقدس اسلام نمی‌دانسته‌اند.^{۳۰} در فصول ششم و هفتم، غزالی نظریه ضرورت تعلیم امام معصوم را به‌عنوان مهمترین نظریه اسماعیلیان مورد حمله سخت قرار می‌دهد.^{۳۱}

غزالی که با هر گونه تقلید مخالف بود و به خصوص اطاعت کورکورانه از دیگران را جایز نمی‌دانست، اسماعیلیان را در زمره کم‌خردان به‌شمار می‌آورد و معتقد است که نظریهٔ تعلیم آنها فقط بهانه‌ای بوده است برای گریز از به‌جا آوردن احکام قرآن مجید و شرع اسلام. وی حتی اسماعیلیان را متهم می‌کند به بازگشت به تعالیم مجوس.^{۳۲} غزالی معتقد بود که اسماعیلیان با رد کردن معانی ظاهری قرآن کریم و تکالیف شرعی و تعالیم پیامبر اسلام، در واقع منکر نبوت و رسالت حضرت محمد (ص) شده و خود را از دنیای اسلام طرد نموده‌اند.^{۳۳} در نتیجه، او اسماعیلیان را ملحد و بی‌دین می‌شناسد و آنها را مستوجب هر نوع عقوبت و آزاری (از جمله مستحق مرگ) از جانب امت اسلامی و خلفای عباسی می‌داند که همان نتیجه‌گیری اصلی مورد نظر المستظهر بوده است.^{۳۴}

به‌طور دقیقتر، حملهٔ غزالی به نظریهٔ تعلیم امام معصوم مبتنی بر نشان دادن ضرورت عقل در معرفت حق بوده است. البته این جواب قانع‌کننده‌ای نبود، زیرا این مطلب مورد قبول خود اسماعیلیان نیز بوده است. حسن صباح منکر نقش و اهمیت عقل نبود، زیرا به نظر وی نیز بدون عقل تعلیم معلم نمی‌تواند برای انسان قابل فهم باشد. آنچه حسن بر آن تأکید می‌کرده عدم بسندگی عقل بوده است؛ حال آنکه غزالی بحث خود را به ضرورت عقل معطوف می‌کند و بسندگی آن را به اثبات نمی‌رساند. لذا پاسخ غزالی، که بر برهان خلف استوار بوده، نمی‌توانسته است نظریهٔ اسماعیلیه را به‌طور قاطعانه نفی نماید. در هر صورت غزالی، که نظریات خود را بر اساس تحلیل جدیدی از عقل ارائه داده، شخصاً معتقد بوده که عقل حاجت‌دسترسی به مرجعی غیر از خود عقل را نشان می‌دهد. ولی برای غزالی، معلم واقعی همان پیامبر اسلام است که از وحی خبر داده است، و از راه تعالیم وی و قرآن است که هر مؤمنی می‌تواند احتیاجات معنوی خود را مرتفع سازد. به نظر غزالی، که ترجیح می‌داده ایمان خویش را بر مبانی تجارب عمومی استوار سازد، نابسندگیهای عقل فقط هنگامی مشهود می‌گردد که انسان آن را وسیلهٔ کشف مسائلی که حیطةٔ خاص الهام است، قرار می‌دهد؛ ولی در مورد مسائل کلی، نقش عقل برای تشخیص بین حق و باطل بسیار اساسی است. به عبارت دیگر، غزالی معتقد بود که هر آینه مرجعیت پیامبر اسلام و قرآن مورد قبول باشد، عقل می‌تواند در بسیاری از مسائل صحت را از سقم تشخیص دهد.

وی در کتاب *قسطاس المستقیم* نیز «میزانی» ارائه می‌دهد که پاسخ دیگری بوده به فصول اربعه حسن صباح. در آنجا غزالی مدعی است که این میزان امکان متوافق ساختن معلمین متعدد اهل سنت را فراهم می‌سازد، زیرا هدف اصلی آن بر طرف کردن اختلافات اصولی میان

پیروان رسول الله است. به طور کلی میزان غزالی نشان می‌دهد که احکام و تکالیف شرعی را باید عمدتاً به طور لفظی و براساس معانی ظاهری آنها تفسیر نمود و اجرا کرد، و فقط معدودی از فرائض دینی را می‌توان به سبک اسماعیلیه تأویل نمود. براساس این نوع استدلالات، غزالی تأکید می‌نماید که تعلیمات و تأویلات امام معصوم را نمی‌توان جایگزین تجربه عمومی جامعه یا امت اسلامی کرد؛ و به نظر وی امت اسلامی خود نقش مهمی در مورد ارشاد تك تك اعضایش دارد، خاصه افرادی که دچار شبهه و گمراهی می‌گردند. غزالی که هدف اصلی در این مباحث نشان دادن کم‌مایگی اصول عقاید و ضعف مبانی دعوت اسماعیلیان بوده، همچنین تأکید می‌کند که حتی با تقبل ضرورت امام معصوم، اسماعیلیان نمی‌توانند برای مسائل عقلی خود همواره جواب داشته باشند زیرا برای آنها دسترسی مداوم به چنین امامی امکان‌پذیر نیست. برای غزالی، امام واقعی، یعنی امامی که نماینده مرجعیت حضرت محمد (ص) و تعالیم اسلام باشد فردی است که سنن جامعه اسلامی در او تجلی یافته باشد و صاحب فضائل و صفات دیگری نیز باید باشد که در فصل نهم فضائح الباطنیة توصیف شده است.^{۳۵} وی بالاخره نتیجه‌گیری می‌کند که امام بحق عصر او، که اطاعتش واجب است، همان شخص خلیفه عباسی المستظهر بالله است. در هر صورت، جواب نهایی غزالی به تعالیم اسماعیلیان، همان‌طور که وی در تجربه شخصی خود نشان می‌دهد، تصوف بوده است؛ وی عاقبت به این نتیجه می‌رسد که جستجوی حقیقت فقط با تجارب عرفانی و با پیمودن طریقه صوفیه امکان‌پذیر است.

در خاتمه لازم به تذکر است که اکنون محققین با دسترسی به متون اسماعیلی متوجه شده‌اند که اسماعیلیان نیز پاسخی به فضائح الباطنیة غزالی داده‌اند. این پاسخ، در دو مجلد قطور، در حدود يك قرن دیرتر و توسط پنجمین داعی اسماعیلیان مستعلوی در یمن، علی بن محمد الولید (متوفی ۶۱۲ هـ ق/ ۱۲۱۵ م)، تنظیم گردیده است. در این اثر که موسوم به *دامغ الباطل و حتف المناضل* و شامل دوازده باب است^{۳۶} غزالی به عنوان يك ملحد و مارق ذکر شده است. الولید ابتدا اهداف غزالی را به باد انتقاد می‌گیرد و سپس نکته به نکته به مطالب المستظهري پاسخ می‌دهد. داعی الولید تأکید می‌نماید که هدف پیروان امامان اسماعیلی دستیابی به حقیقت، یا همان معانی باطنی تعالیم اسلام و وحی الهی است، نه منسوخ نمودن شریعت اسلام. وی روایات و اخبار متعددی از امامان اسماعیلی در مورد ضرورت رعایت تکالیف شرعی نقل می‌کند. الولید همچنین متذکر می‌شود که برای اسماعیلیان، ظاهر و باطن دین هر دو حائز اهمیت است و آنها با تأویلات خود قصد نسخ

معانی ظاهری احکام اسلام را ندارند. به طور خلاصه، الولید معتقد است که غزالی ماهیت عرفانی و تدریجی تعلیم اسماعیلیه را درک نکرده است. نظریات داعی الولید منعکس کننده مواضع فکری و عقیدتی اسماعیلیان فاطمی (دعوت قدیم) است که همچنان توسط اسماعیلیان مستعلوی-طیبی حفظ گردیده است. اسماعیلیان نزاری که در اصول عقاید خود اصلاحاتی اساسی وارد کردند و وقوع نوعی قیامت روحانی را در سال ۵۵۹ هـ ق/ ۱۱۶۴ م که حاکی از برچیده شدن شریعت اسلام بوده پذیرا شدند، یقیناً به طرز دیگری به غزالی پاسخ می دادند. ولی علی رغم اینکه حملات غزالی عمدتاً متوجه نظریات مهمترین داعی آنها یعنی حسن صباح بود، آنها هیچ وقت کوشش نکردند مانند همکیشان یعنی خود با تهیه رساله‌ای در برابر متفکر بزرگ اهل تسنن از اصول عقاید خود دفاع نمایند.

۱. رجوع کنید به ابویعقوب السجستانی، کتاب اثبات النبوءات، تصحیح عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۱۹۰.
۲. ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، کتاب فرق الشیعه، تصحیح هـ. ریتز، استانبول، ۱۹۳۱، ص ۵۸، و سعد بن عبدالله الاشعری القمی، کتاب المقالات والفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳، ص ۸۰-۸۱.
۳. ادريس عمادالدين، عيون الاخبار و فنون الآثار، تصحیح مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۳-۱۹۷۹، جلد ۴، ص ۳۵۶-۳۵۱.
۴. النوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۱-۶۴، والقمی، المقالات والفرق، ص ۸۳-۸۶؛ نیزک: جعفر بن منصور الیمین، کتاب الکشف، تصحیح ر. ستروطمان، لندن، ۱۹۵۲، ص ۱۰۴.
- Fragments of the kitābu'r-rushd wa'l-hidāyat*, ed. M. Kamil Hussein, in Ismaili Society, Collectanea, vol. 1, Leiden, 1948, pp. 189 ff.
- W. Ivanow, *Studies in Early Persian Ismailism*, 2nd ed., Bombay, 1955, pp. 29 ff.
۵. ادريس، عيون، جلد ۴، ص ۲۵۷-۳۶۷ و ۳۹۰-۴۰۴؛ نیزک:
- W. Ivanow, «Ismailis and Qarmatians», *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, New Series, 16, 1940, pp. 63-74.
۶. به خصوص رجوع کنید به:
- W. Madelung, «Das Imamāt in der frühen ismailitischen Lehre», *Der Islam*, 37, 1961, pp. 55 ff.
۷. ابوحنیفه النعمان بن محمد، رساله افتتاح الدعوة، تصحیح و داد القاضي، بیروت، ۱۹۷۰، ص ۳۲-۵۴.
۸. نظام الملك، سير الملوك (سیاست نامه)، تصحیح هیوبرت دارک، چاپ ۴، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۸۲-۲۹۵ و ۲۹۷-۳۰۵؛ نیزک:
- S.M.Stern, «The Early Ismā'ili Missionaries in North-West Persia and in Khurāsān and Transoxania», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 23, 1960, pp. 56-90.
۹. رجوع کنید به توضیحات عبیدالله در نامه‌اش به اسماعیلیان یمین، مندرج در
- H.F. al-Hamdani, *On the Genealogy of Fatimid Caliphs*, Cairo, 1958.

- نیز رك: Madelung, «Das Imamāt», pp. 65-86.
۱۰. برای شرح مبسوط این سفر رجوع کنید به النعمان، افتتاح الدعوة، ص ۲۵۸-۵۴
- W. Ivanow, *Ismaili Tradition Concerning the Rise of the Fatimids*, London, 1942, pp. 164-231.
۱۱. این مطالب در سرگذشت المؤید به قلم خودش به طور مشروح آمده است، رك: المؤید فی الدین الشیرازی، سیرة المؤید فی الدین داعی الدعوة، ترجمة حیاته بقلمه، تصحیح محمد کامل حسین، قاهره، ۱۹۴۹.
12. L. Massignon, «Mutanabbi, devant le Siècle ismaélien de l'Islam», in *AlMutanabbi: Recueil publié à l'occasion de son millénaire*, Beyrouth, 1936, p.1.
۱۳. در میان آثار متعدد ابو یعقوب السجستانی، رجوع کنید به كشف المحجوب، تصحیح هانری کرین، تهران-پاریس، ۱۹۴۹؛ کتاب البنائیع، در ایران و یمن، یعنی سه رساله اسماعیلی، تصحیح هانری کرین، تهران-پاریس، ۱۹۶۱؛ کتاب اثبات النبوات، و کتاب الافتخار، تصحیح مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۸۰.
۱۴. حمیدالدین الکرمانی. کتاب الرياض، تصحیح عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰، نیز رك: Ivanow, *Studies in Early Persian Ismailism*, pp. 87-122.
۱۵. حمیدالدین الکرمانی، راحة العقل، تصحیح محمد کامل حسین و محمد مصطفی حلمی، قاهره، ۱۹۵۳؛ این کتاب توسط محقق فقید اسماعیلی مصطفی غالب نیز تصحیح شده است، بیروت، ۱۹۶۷.
۱۶. قسمت مورد بحث در نهایت الارب، تألیف احمدین عبدالوهاب النویری هنوز به چاپ نرسیده ولی ترجمه فرانسوی آن را می توان در اثر مهم زیر یافت:
- A. I. Silvestre de Sacy, *Exposé de la religion des Druzes*, Paris, 1838, Vol. 1, introduction PP. 74-171, 184-238, 438 ff.
- برای دو مأخذ دیگر رك: ابوبکر عبدالله الدواداری، کنز الدرر و جامع الفرز: الجزء السادس، الدررة المضية فی اخبار الدولة الفاطمية، تصحیح صلاح الدین المنجد، قاهره، ۱۹۶۱، ص ۶ و بعد، ۱۷-۲۱ و ۴۴-۱۵۶؛ تقی الدین احمدین علی المقریزی، اعطاء الحنفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء، تصحیح جمال الدین الشیال، قاهره، ۱۹۶۷، جلد ۱، ص ۲۲-۲۹ و ۱۵۱-۲۰۱، و نیز المقریزی، کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، بولاق، ۱۲۷۰، جلد ۱، ص ۳۹۱-۳۹۷.
۱۷. این منابع مورد استفادة عبدالقاهر بن طاهر البغدادی نیز بوده است، رجوع کنید به فصل باطنیه وی در الفرق بین الفرق، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۹۶۴، ص ۲۸۱-۳۱۲.
۱۸. برای متن این بیانیه و تهیه کنندگان آن، رجوع کنید به ابن الجوزی، المنتظم، تصحیح ف. کزنکو، حیدرآباد، ۱۳۵۷-۵۹، جلد ۷، ص ۲۵۵؛ عطا ملک جوینی، کتاب تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۳۷، جلد ۳، ص ۱۷۴-۱۷۷؛ المقریزی، اعطاء، جلد ۱، ص ۴۳-۴۴، و ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهره، ۱۳۴۸-۹۱، جلد ۴، ص ۲۲۹-۲۳۱؛ نیز رك:
- P. H. Mamour, *Polemics on the Origin of the Fatimi Caliphs*, London, 1934, pp. 16-29.
۱۹. رجوع کنید به ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره، ۱۳۰۳، جلد ۹، ص ۲۰۵؛ تاج الدین محمد بن میسر، اخبار مصر، تصحیح ایمن فؤاد سید، قاهره، ۱۹۸۱، ص ۱۳؛ المقریزی، اعطاء الحنفاء، تصحیح محمد حلمی محمد احمد، قاهره، ۱۹۷۱، جلد ۲، ص ۲۲۳. و ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، جلد ۵، ص ۵۳.
۲۰. Ignaz Goldziher, *Streitschrift des Gazālī gegen die Bātinijja-Sekte*, Leiden, 1916 و چاپ جدید به طریق افست، Leiden, 1956.
۲۱. ابو حامد محمد الغزالی، فضائح الباطنية، تصحیح عبدالرحمن بدوی، قاهره، ۱۹۶۴.

۲۲. رك:

M. Bouyges, *Essai de chronologie des oeuvres de al-Ghazali, (Algazel)*, ed. M. Allard, Beyrouth, 1959, pp. 32-33, 45-46, 56-57, 85-86, 88, 113. رساله قواصم الباطنية توسط احمد آتش به چاپ رسیده

است، رجوع کنید به: *Ilāhiyāt Fakültesi Dergisi*, Ankara University, 1-2, 1954, pp. 23-34.

۲۳. محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، الملل والنحل، تصحیح عبدالعزیز محمد الوکیل، قاهره، ۱۹۶۸، جلد ۱، ص ۱۹۵.

۲۴. همان، ص ۱۹۵-۱۹۸. نیز رجوع کنید به:

Marshall G. S. Hodgson, *The Order of Assassins*, The Hague, 1955, pp. 51-61, 325-328.

فارسی کتاب فوق توسط فریدون بدره‌ای، فرقه اسماعیلیه، چاپ ۲، تبریز، ۱۳۴۶، ص ۱۲۰-۱۳۷ و ۵۷۶-۵۸۰.

۲۵. الغزالی، فضائح الباطنية، ص ۳۳ و بعد.

۲۶. ابو حامد محمد الغزالی، المنقذ من الضلال، قاهره، ۱۳۰۴، و چاپ دیگر آن با ترجمه فرانسوی F. Jabre، بیروت ۱۹۵۹.

۲۷. به خصوص نگاه کنید به غزالی، فضائح، ص ۲۱-۳۲. ۲۸. همان، ص ۱۴-۱۵ و ۱۷.

۲۹. همان، ص ۲۷-۷۲. ۳۰. همان، ۴۶ و بعد.

۳۱. همان، ص ۷۳-۱۴۵؛ نیز رك: عبدالحسین زرین کوب، فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه ابو حامد غزالی، چاپ ۲، تهران، ۱۳۵۶، ص ۷۵ و بعد و ۱۵۰-۱۵۲؛ Hodgson, *Order of Assassins*, pp. 126-131.

M. G. S. Hodgson, *The Venture of Islam*, Chicago, 1974, Vol. 2, 58 ff., pp. 180-188.

(ترجمه بدره‌ای، ص ۲۵۱-۲۵۹).

۳۲. غزالی، فضائح، ص ۱۸. ۳۳. همان، ص ۱۷ و ۳۲ و صفحات دیگر.

۳۴. همان، ص ۱۴۶-۱۶۸. ۳۵. همان، ص ۱۶۹-۱۹۴.

۳۶. علی بن محمد الولید، دامغ الباطل، تصحیح مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۸۲، ۲ مجلد. نیز رك:

H. Corbin, «The Ismā'īlī Response to the Polemic of Ghazālī», in *Ismā'īlī Contributions to Islamic Culture*, ed. S. H. Nasr, Tehran, 1977, pp. 69-98.